

# در آرزوی تمدن از دست رفته

## آیا فکر و اندیشه «تمدن سازی» خود دچار غرب زدگی نیست؟



عطاء الله بیگدلی

دکترای حقوق و نویسنده کتاب  
درآمدی بر ظهور و افول تمدن‌ها

جبری و الزامی داشته است، به ویژه در ایران فرایند نوسازی تجدیدی آمرانه و رضاخانی بوده است و با ما همیشه مانند کودکی چموش و نفهم برخورد شده است که باید به زور هم که شده سر به راه بشود. ما چند سالی است که به بیداری و اطمینان به نفس رسیده ایم. البته، ضعف جهان مدرن و فروریختن بنیادهای تفکری و وجودی تجدید در این بیداری مؤثر بوده است؛ و حالا خودمان در آرزوی تمدن از دست رفته ایم. اما نکنند این تمنا، مانند چیزهای دیگر ما که رنگ و بوی غرب زدگی گرفته است، خود دچار غرب زدگی شده باشد؟ آیا فکر و اندیشه «تمدن سازی» خود دچار غرب زدگی نیست؟ و البته از غرب زدگی فعلاً چاره‌ای نیست و این سخن نه از سر امکان پیمودن راه دیگر و نه از سر طعنه و تنقیص، بلکه تنها از سر لزوم خود آگاهی به این امر است. امروزه هر کس ادعا کند که سخن ناب و خالص دینی می‌زند پُرگرافه بافته است! امامی شود به آن جهان نزدیک شد، می‌توان تأملات و تذکراتی داشت. مهم‌ترین تذکره تأمل در باب نسبیّت میان دین و تمدن تذکره به خطر «تمدن زدگی» است. تمدن زدگی یعنی فهم دین به مثابه ابزار ساخت تمدن، تمدن زدگی یعنی مقایسهٔ مدنیت مطلوب اسلامی با تمدن موجود غربی در اندازه و حجم و صورت و سیرت و به خصوص روش دست یافتن به آن. مدنیت دینی بسیار زاهدانه و متناسب است و نباید با تمدن فربه و بسیار پر حرحم مدرن مقایسه شود (در روش، محتوا، صورت). در نگاه دینی، انسان آمده است که برود و نه آنکه بماند، و جهانی می‌سازد که از آن برود، اما جهانیان مدرن آمده‌اند که بمانند و جهانی می‌سازند که بمانند و لاجرم این دو جهان با هم تفاوت‌های بنیادین دارند. باید مراقب تمدن زدگی بود.

تمدن زدگی در اندیشهٔ ایران معاصر به صورت‌های متنوعی ظهور و بروز داشته است، از عمیق‌ترین لایه‌ها و جریان‌های فکری تا سیاست عملی و جاری دولت‌ها. تمدن زدگی باعث می‌شود گروه‌های فکری حوزوی مفصلی تشکیل شود که به دنبال طراحی کلان طرح‌ها و طراحی ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنری، فرهنگی پیچیده بر اساس نظام‌های فکری-فلسفی باروش‌های پیچیده و مضاف و... باشند و مثلاً قصد کنند بر اساس فلسفهٔ صدرایی کل جهان را بازطراحی و مهندسی کنند. یا از این مفصل‌تر، گروه‌هایی تشکیل شود که همین فلسفه‌های موجود را کافی ندانسته و ده‌ها سال تلاش کنند تا از اساس فلسفهٔ جدید ایجاد کنند و با بازتولید منطقی و تقریباً تمام علوم بخواهند تغییر و حرکت تمدنی را «مدیریت» و نظام‌های اجتماعی را بر اساس فلسفه و روش جدید طراحی کنند و البته به فلسفه‌ها و منطقی‌های جدید و بسیار پیچیده‌ای نیز می‌رسند. حتی در بهترین حالت، اگر گذار به جهانی ساده و تمدنی بسیط را قبول نمایند، در فرایند و روش تمدن زده هستند و گمان می‌کنند روش گذار از وضعیت درهم ریختهٔ ایران امروز و غرب زدگی پیچیده

اسلام دینی اجتماعی است که تسهیل و تعمیم دین داری برای عموم مردم جهان را وظیفهٔ خویش می‌داند؛ اندیشهٔ شیعی همواره در آرزوی برقراری حکومت (دولت، مملکت) جهانی دینی بوده است که حدود الهی در آن اقامه شده و مردمان، در عدل و قسط و سعیه، به آسانی دینداری نمایند. هر چند اجر و ثواب مؤمنین در دوران شدت و غلبهٔ دولت باطل بیشتر است، اما این امر هیچ‌گاه مانع از دعا، آرزو و حتی تلاش برای اقامهٔ دولت حق که مسئله‌اش دینداری عمومی است نشده است (برای دیدن یک روایت جالب توجه رجوع کنید به: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳؛ صدوق قمی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ در این روایت، آن‌گاه که عمار ساباطی آرزوی کند که ای کاش همواره در دورهٔ غیبت شدت به سر ببرد تا اجر بیشتری نصیبش شود، حضرت می‌فرماید: *سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تُجِئُونَ أَنْ يُظَهَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَقُّ وَالْعَدْلُ فِي الْبِلَادِ وَيَجْمَعَ اللَّهُ الْكَلِمَةَ وَيُؤَلِّفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبٍ مُخْتَلِفَةٍ وَلَا تَعْصُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَتُقَامُ خُدُودُهُ فِي خَلْقِهِ وَيَزِدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ فَيُظَهِّرُ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةً أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ*).<sup>۱</sup> هر چند در طول اندیشهٔ شیعه، بر سر میزان و چند و چون تکلیف اقامهٔ دولت حق در دورهٔ غیبت اختلافاتی رخ داده است، اما در مجموع به نظر می‌رسد نظر بزرگان شیعه و جوب اقامهٔ دولت حق در حد استطاعت در دورهٔ غیبت بوده است و البته، به تصریح یا تلویح، چه در متون و چه در فرامتن علمای شیعه، این امکان و استطاعت امکان وسیع و دائمی تلقی نشده است و نوعی نیاز (اضطرار) به حجت برای اقامهٔ سراسری حق مورد توجه بوده است.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، به نظر می‌رسد علما و مفسران اسلامی در این زمینه متفق بوده‌اند که غایت اصلی دین هدایت بشر است و هدایت با لاصاله امری انتخابی و اختیاری است. اما برقراری «دولت» با ساختارهای هدایت کننده و تسهیل گر همواره نوعی اجبار، ارشاد و تحمیل صریح یا مضمرا با خود دارد. برخورد این دو نقطهٔ مطلوب وضعیت را مسئله مند کرده است؛ نقطهٔ درست ایستادن بین اجبار و اختیار، بین ساختار تمدنی و اختیار انسانی، بین دولت و هدایت، بین تمدن و طبیعت، کجاست؟ چگونه می‌توان هم از دولت و ملک مهدوی جهانی که ظلم و جور را از میان می‌برد و اقامهٔ حدود الهی در سراسر زمین می‌نماید سخن گفت، هم به طی طریق مردم به سوی خداوند از روی اختیار قائل شد؟ در زمانهٔ ظهور دولت اسلامی مخالفان چگونه‌اند؟

«ما»، کسانی که در مشرق زمین زندگی می‌کنیم، خاطرهٔ خوشی از سیویلیزیشن (civilization که بعدها تمدن ترجمه‌اش کردیم) نداریم، «تمدن» و متمدن سازی دست‌آویزی غربی-استعماری بوده است تا با ساخت دوگانهٔ تمدن-توحش ما را متوحش نشان دهد و سرزمین‌هایمان را، ثروتمان را و از همه مهم‌تر جهان و اندیشه و ایمانمان را بزراید و نابود کند. تمدن همواره برای ما سوبه‌ای

